

گفت‌وگو با مدیر جشنواره بین‌المللی «بوسان» به بهانه نخستین سالگرد عباس کیارستمی؛

او تمام قواعد سینما را می‌شکست

فرناز پیراسته: ۱۴ تیرماه نخستین سالروز مرگ ناپهنگام و شوک‌آور عباس کیارستمی، فیلم‌ساز بزرگ ایرانی، است. به‌طوری‌که حضور او و فیلم‌هایش باعث افتخار هر جشنواره‌ای می‌شد. مسئولان جشنواره بین‌المللی بوسان که از جمله مهم‌ترین جشنواره‌های آسیایی است هم سعی می‌کردند از سایر جشنواره‌های جهانی عقب نمانند و در مدت حیات خالق «طعم گیلاس» از حضورش بهره کافی و واقعی ببرند. شرق دور، هزاران کیلومتر فاصله با ایران، جایی که میزبان بزرگ‌ترین جشنواره فیلم آسیاست، شهر بوسان کشوره کره‌جنوبی که حالا برای اهالی سینما شناخته شده، ۲۱ سال از زمانی که رئیس جشنواره فیلم بوسان تصمیم گرفت برای سینمای کره و سینمای آسیا حرکت مهمی را آغاز کند، می‌گذرد؛ وقتی کشور کره تازه داشت طعم شکوفایی و رونق اقتصادی و پیشرفت را می‌چشید بعد از جنگ‌ها و مشکلات فراوان و دوباره چش‌دن کشورشان، سینمای ایران، از اولین گزینه‌های او بود و آشنایی‌اش با عباس کیارستمی در همان سال‌ها، باعث شد تا با سینمای او و با سینمای ایران بیشتر آشنا شود و نتیجه آن شد که در بیش از ۲۰ سال برگزاری جشنواره، همواره فیلم‌های ایرانی متعددی در این جشنواره حضور داشتند. به‌طوری‌که حتی بعضی از آنها اولین اکران خود را در این جشنواره تجربه می‌کردند چون به قول بسیاری از کارگردانان ایرانی، بوسان برای آنها شناس می‌آورد. سال‌ها گذشت و جشنواره بوسان بزرگ‌تر، شناخته‌شده‌تر و معتبرتر شد، تا به جشنواره‌ای آبرومند برای سینماگران آسیایی تبدیل شد؛ بزرگ‌ترین جشنواره بین‌المللی فیلم در آسیا. بخش‌های متعدد این جشنواره شامل «پنجره‌ای رو به سینمای آسیا»، «جریان‌های نو»، «سینمای جهان»، «بخش ویژه»... حمایت بی‌نظیری را از سینماگران جوان داشت. از ارتباط این جشنواره با مراکز آموزشی و مدارس و ورک‌شاپ‌ها و مسابقاتی که برای گروه‌های مختلف در نظر گرفته شده بود تا حمایت از سینماگران جوان کشورهای مختلف آسیایی و جهانی، تا نمایش بهترین‌های سینمای دنیا و حضور بهترین بازیگران و فیلم‌سازان دنیا در این جشنواره، همه‌وهمه مدیون تلاش‌های رئیس محترم جشنواره و تیم حرفه‌ای او بود. مصمیمت او و کارگردانان ایرانی به‌ویژه عباس کیارستمی در این سال‌ها ادامه داشت. بیستمین جشنواره فیلم بوسان در سال ۲۰۱۵، اتفاق بزرگی برای کره‌ای‌ها و سینماگران و دست‌اندرکاران جشنواره بود و به شایسته‌ترین نحو برای آن برنامه‌ریزی می‌کردند. از عباس کیارستمی هم دعوت شد تا در این جشنواره که خود از حامیان اصلی و همیشگی آن بود، حضور پیدا کند، اما به دلیل مشغله‌های کاری این امر محقق نشد و البته دیگر بعد از آن هیچ‌وقت این فرصت پیش نیامد... وقتی خبر تلخ رفتن کیارستمی را شنیدم، می‌دانستم یکی از افرادی که داغدار رفتن او و در حیرت است، رئیس جشنواره بوسان است. فردای آن روز قرار مصاحبه‌ای گذاشتم و ملاقاتش کردم. تقریباً یک سال از آن روز می‌گذرد و حالا که این سطرها را می‌نویسم، هر دوی آنها رفته‌اند... باورکردنی نیست... خبر تلخ بود و بهت‌آور... آقای جیساک کیم، مدیر محترم و دوست‌داشتنی جشنواره بین‌المللی فیلم بوسان، روز پنجشنبه ۲۸ اردیبهشت (۱۸ می) در جشنواره کن به دلیل سکنه قلبی به یکباره از دنیا رفت...

دو هفته پیش از برگزاری جشنواره کن، آقای کیم مهمان جشنواره بین‌المللی فیلم فجر بود. به‌ویژه که امسال بخش ویژه‌ای از سینمای کره به نام «مور سینمای کره» جزئی از جشنواره بود. او به جشنواره فجر رفت، با بازیگران فیلم «خانه دوست کجاست؟» دیدار کرد و عکس گرفت و از کوه دماوند زیبا با برف سفید آن لذت برد و روزی هم عکس گرفت و تمام آنها را به‌عنوان آخرین پیست‌های صفحه ایستگاهرامش ثبت کرد. حالا صفحه او را که باز کنی، در نگاه اول فقط از ایران می‌بینی... بهانه گفت‌وگوی من با آقای کیم، رفتن عباس کیارستمی بود و حالا پس از نزدیک به یک سال، بهانه نگارش این مصاحبه، رفتن خود آقای کیم است.

✎ **لطفاً بفرمایید اولین فیلمی که از آقای کیارستمی تماشا کردید چه فیلمی و چند سال پیش بود؟**
دقیق یادم نیست. حدود ۳۰ سال پیش بود فکر می‌کنم در جشنواره فیلم هنگ‌کنگ. فیلم «زندگی و دیگر هیچ» را تماشا کردم. بسیار تحت‌تاثیر قرار گرفتم از این جهت که سبک فیلم با تمام فیلم‌هایی که پیش از آن دیده بودم، متفاوت بود. نوعی کشف جدید برای من بود... بعد از آن به دنبال فیلم‌های پیشین او رفتم و فیلم «خانه دوست کجاست؟» و «کلوزآپ»، که یکی از فیلم‌های مورد علاقه من است را هم دیدهام. بعد از آن بود که ما فستیوال فیلم بوسان را آغاز کردیم. در سال دوم جشنواره یعنی ۱۹۹۷ (۱۳۷۶)، من ایشان را به جشنواره فیلم بوسان دعوت کردم. در آن سال که اولین سال حضور ایشان در بوسان بود، با فیلم «طعم گیلاس» به جشنواره آمد.

✎ **شخصیت ایشان چقدر به فیلم‌هایش نزدیک بود؟**
اساساً او شبیه یک شاعر و یک فیلسوف است [آقای کیم در بیشتر اوقات در طول مصاحبه، به جای افعال گذشته، در مورد عباس کیارستمی از افعال حال استفاده می‌کرد و با لفظ فارسی «آقای کیارستمی»!] اما می‌دانید (با خنده) بعضی موقع‌ها او عاشق این بود که غذای کره‌ای بخورد. کباب کره‌ای مورد علاقه او نزدیک ساحل هیونده بود. در سال ۲۰۰۰ او رئیس هیئت داوران بود. وقتی برنامه جشنواره تمام شد، به من گفت می‌خواهم یک روز بیشتر بمانم و کباب کره‌ای بخورم! من هم در جواب گفتم چراکه نه! من هم او را به رستوران محبوبش بردم. او عاشق سمگیابسل (کباب کره‌ای) بود!

✎ **آقای کیارستمی چند بار به بوسان آمد؟**
او بیش از پنج بار به بوسان آمد. اما نه‌فقط برای جشنواره فیلم. ساختمانی که در حال حاضر، محل اصلی جشنواره است، در سال ۲۰۱۰ افتتاح شد. پیش از آن ما از محلی دیگر برای مراسم افتتاحیه و اختتامیه استفاده می‌کردیم. پس از آن در سال ۲۰۱۲، ما ورک‌شاپی طراحی کردیم نه برای دانشجویان بلکه برای عموم مردم و در آن زمان با کیارستمی تماس گرفتیم تا مدرس آن باشد. در سال ۲۰۱۱، من نمایش ویژه‌ای از «کلوزآپ» داشتیم. کیارستمی نیز برای فیلم‌برداری کار جدیدش در یوکوهاما [از این] به سر می‌برد بنابراین توانست در این نمایش حضور پیدا کند و جلسه پرسش‌وپاسخی بعد از نمایش فیلم برگزار شد. او به سؤال‌ها پاسخ داد و



عباس کیارستمی

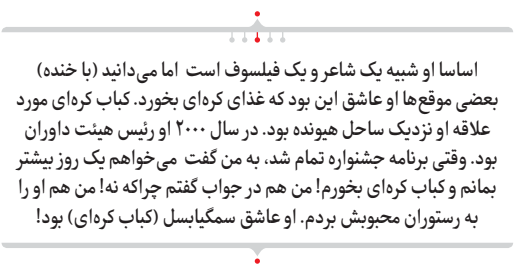


جلسه به پایان رسید و حالا نوبت کباب کره‌ای بود!

✎ **فیلم کلوزآپ از دید مخاطب کره‌ای چطور بود؟**
صدالبته که مردم آن را بسیار دوست داشتند. در میان سینماگران و طرفداران سینما، بسیاری این فیلم را اثری خارق‌العاده می‌دانند. ✎ **کدام فیلم از کیارستمی در بین کره‌ای‌ها از همه محبوب‌تر بود؟**
قطعا «خانه دوست کجاست؟».

✎ **شما به‌عنوان یکی از دوستان نزدیک آقای کیارستمی، تفاوت ایشان را با دیگر کارگردان‌ها در چه می‌دیدید؟**
خود داستان‌های او از فیلم‌سازان دیگر بسیار متفاوت بود. می‌دانید سنت فیلم‌نامه‌نویسی قوانینی دارد، اما او تمام این قواعد را می‌شکست. او روی نکات کوچک تمرکز می‌کرد، اما در همان چیزهای کوچک می‌توانستید جهانی را مشاهده کنید. این مسئله برخلاف قانون جهانی سینماست و کاملاً متفاوت. همچنین تلفیق داستان و مستند، این هم سبک بی‌نظیر و منحصربه‌فرد اوست. پس از آن، ناگهان این نوع فیلم‌سازی در ایران بسیار محبوب شد. به عبارتی می‌توانم بگویم پیش از کیارستمی و پس از کیارستمی، هیچ کارگردانی شبیه او نیست.

✎ **چه چیزی در فیلم‌ها کیارستمی بود که او را آنچنان مشهور و محبوب کرده بود؟**
در ابتدا فیلم‌های او فقط فیلم‌های کودکان بود؛ با داستان‌هایی بسیار ناب. اما همان‌طور که می‌دانید، بعدتر، او فقط فیلم‌های کودکان نمی‌ساخت. بنابراین مخاطب او متوجه شد که دغدغه او فقط کودکان



نیستند، بلکه خود انسان‌هاست. چگونگی توصیف یک انسان برای او بسیار مهم است. بنابراین در ابتدای فیلم‌سازی‌اش، او فیلم‌های کودک و فیلم‌های آماتور بسیاری ساخت. بسیاری کنجکاو هستند بدانند او چگونه فیلم‌های آماتوری را به‌خصوص با بازیگران کودک کارگردانی می‌کرد. اما همان‌طور که می‌دانید او در کانون اکتانسون پرورش فکری کودکان و نوجوانان کار کرده بود، بنابراین حدس من این است که درباره روان‌شناسی کودکان بسیار می‌دانست. او به نوعی متخصص این بود که چطور کودکان را هدایت کند. قطعاً اساس این قضیه، عشق او به انسان‌ها بود که این امر را امکان‌پذیر می‌کرد.

✎ **عده‌ای اعتقاد دارند برخی از فیلم‌سازان، به‌اصطلاح برای جشنواره‌ها فیلم می‌سازند، به نظر شما آیا ایشان جزء این گروه از فیلم‌سازان بود؟**
به نظر من این‌طور نبود. او فیلم‌های خودش را می‌ساخت نه برای جشنواره.

✎ **پس چرا به نظر شما کیارستمی در بین مردم عادی در ایران آن قدرها که در خارج از ایران است، معروف نبود؟**
خب برای مخاطب غیرایرانی، فیلم‌های او دنیای جدیدی را نمایش می‌دهد که آنها پیش از آن هرگز ندیده‌اند. برای مخاطب ایرانی، شاید این فضا بسیار آشناست، اما برای مخاطب غیرایرانی کاملاً یک دنیای متفاوت است. ازاین‌روست که او در کشورهای خارجی مطرح شده است.

✎ **و آیا به نظر شما دلایل سیاسی هم در این محبوبیت دخیل بود؟**
فکر می‌کنم در این زمینه نظرات مختلفی وجود دارد. برخلاف کارگردان‌های زیادی، او درباره سیاست خیلی زیاد صحبتی نمی‌کرد به‌طور مثال در مقایسه با جعفر پناهی. بنابراین من فکر می‌کنم این مسئله به نگاه هنری او برمی‌گردد که طرفداران و منتقدان خارجی او را دوست

عمق میدان

۳ فیلم شاخص سینمای ایران هنوز اکران نشده‌اند

«خانه پدری»

«زانی گل» و «خرس»

مهدی کبورانی: سینمای ایران همواره به دلایل متعدد و در برهه‌های زمانی مختلف با محدودیت‌هایی برای فیلم‌ها مواجه بوده است. دلایل عدم اکران بسیاری از فیلم‌های توقیفی سینمای ایران با توجه به مقررات، کاملاً منطقی به نظر می‌رسد.

این در حالی است که بسیاری از فیلم‌های توقیفی دیگر، به دلایل مختلف از جمله سوءبرداشت‌ها و البته مسائل وابسته به شرایط زمانی، رنگ اکران را به خود ندیده‌اند. در میان فیلم‌های توقیفی سینمای ایران، بسیاری از فیلم‌ها بیانگر مشکلات و مسائل انسانی هستند که با نگاهی عمیق‌تر به آنها، می‌توان به این نکته پی برد که از مفهومی به وسعت انسانیت سخن می‌گویند و دلیل صحبت‌کردن و ساخته‌شدن آنها در یک جغرافیای خاص، می‌تواند فقط و فقط شناخت بهتر یک فیلم‌ساز نسبت به آن بستر باشد.

از زمره این دسته از فیلم‌های اکران‌نشده سینمای ایران می‌توان به سه فیلم «خانه پدری»، «کیانوش عیاری»، «زانی گل»، «جیل رستمی» و «خرس» خسرو معصومی اشاره کرد.

خانه پدری

این فیلم کیانوش عیاری که پس از سه سال توقیف در نهایت در جشنواره فجر سی‌ودوم اکران شد، پس از توقیف موفق به اکران دوروزه در روزهای چهارم و پنجم دی ۱۳۹۲ شد که البته اکران آن پس از دو روز متوقف شد. «خانه پدری» به دلیل پرداختن رسانه‌ها به آن، برای مخاطب سینمای ایران آشناست؛ هم درون‌مایه آن و هم سوزِهای که به آن پرداخته است، اما هیچ‌یک از اینها نمی‌تواند نقش اکران این فیلم را ایفا کند.

زانی گل

فیلم دوم جلیل رستمی که در سلیمانیه عراق و از روی رمانی به همین نام اثر ابراهیم احمد، نویسنده توانمند کردستان عراق، ساخته شده، به ظلم‌های حکومت پادشاهی عراق به کرده‌های این کشور در بین سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۷ می‌پردازد. جلیل رستمی در این فیلم با تبحر تمام فضای حاکم بر عراق در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ را به تصویر کشیده و برای این فیلم نماینده اسکار ۲۰۰۸ از عراق شد. شاید در ابتدا به نظر رسد که «زانی گل» به مسائل کرده‌ها می‌پردازد، اما با نگاهی فراقومیتی می‌توان به این موضوع پی برد که دغدغه رستمی یک درد مشترک انسانی است.

خرس

این فیلم خسرو معصومی در سی‌امین جشنواره فیلم فجر موفق به دریافت سیمرغ بهترین بازیگر مرد برای فرهاد اصلانی و همچنین سیمرغ بهترین بازیگر خانم به واسطه خلق یک موقعیت دراماتیک بسیاری از پدیده‌ها را روایت می‌کند، اما فیلم به دلیل موقعیتی که روایت اصلی داستان در بستر آن شکل گرفته، همواره با محدودیت اکران در ایران مواجه بوده است. این‌گونه است که این سه فیلم سینمای ایران که بیش از هر چیز به مضامین و دغدغه‌های انسانی می‌پردازند، همچنان فرصت اکران عمومی نیافته‌اند.

همواره انتظار می‌رفت که این سه فیلم‌های دیگری از این دست، در دولت یازدهم به اکران عمومی برسند که البته هنوز این امر محقق نشده است. اینک با زمره‌م‌هایی مبنی بر بازیابی فیلم‌های توقیفی که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به آن اشاره کرده بود و با انتصاب ابراهیم داروغه‌زاده به‌عنوان معاون ارزشیابی و نظارت، امید است این امکان برای این فیلم‌ها در دوران معاونت وی محقق شود.

صحنه‌ای از فیلم «خانه دوست کجاست»

ادامه از صفحه ۱۰

ایده درون‌ماندگار

ژان کلود کریر نشان می‌دهد که درواقع آنچه امنیت سرزمین حاکم بر سرزمین مفروض نمایش‌نامه را به خطر می‌اندازد و بر پوشالی‌بودن هرگونه رفتاری مبتنی بر بدگمانی و یکسان‌سازی جبری صحه می‌گذارد، همانا نفس تقسیم‌بندی جامعه و تلقی شیء-مدارانه از موجود پیچیده، چندانکه، زیرک، فرصت‌طلب و پراشتباهی به نام انسان است که حتی تلقی‌اش از منافع نیز مملو از تناقضات حاصل از محاسبات ناگزیر سود و زیان شخصی است. ژان کلود کریر نشان می‌دهد که چگونه ممکن است با هرچه عادی‌تر و فراگیرترشدن روال‌های یک‌سویه نظارتی بر زیست جامعه، رفته‌رفته، مجریان قانون، برخلاف تظاهرات صوری متابعت از روال‌های مستقر، خود، از همان روال‌های «عادی»-شده، بستری برای سوءاستفاده‌های فردی و ارضای پنهان نفسانیات خود فراهم کنند:

خبرچین: «تو این سن‌وسال، دیگه خوب می‌دونم کی رو باید لو داد و چه وقت و در چه مورد. من هیچ‌وقت اشتباه نمی‌کنم... به‌جور گزینه واسه این کار دارم. افراد مطمئن مثل میوه‌ها هستن... یهو لحظه‌ای می‌رسه که باید چیده‌شون... مثلاً همین کمیسر قبلی، اُرتوگ، به‌موقع چیدمش. باید این کار رو می‌کردم. چون رسیده بود، داشت نرم می‌شد و کم‌کم بهم شک می‌کرد».

ژان کلود کریر برای دستیابی به اهداف روشنگرانه و روشنفکرانه خود، موقعیت بسیار ساده، اما پیچیده‌ای را طراحی می‌کند که در آن، «بازی قدرت» و ذهنیت کاری می‌کند که مدیران و خبرچینان به ظاهر متعصب، چاره‌ای جز مراقبت دائمی از خود، در برابر بدبینی و کینه‌جویی احتمالی طرف مقابل نمی‌یابند و بر همین روال است که بازرس پیشین، در برابر خبرگی و زیرکی خبرچین قدیمی زیردست خود، شکست خورده و به زندان افکنده می‌شود و بازرس نورسیده جوان نیز با کشف تدریجی حقایق و سرنوشت مدیر پیشین، چاره‌ای جز تِن‌دادن به بازی خبرچین باسابقه نمی‌یابد تا مگر زمان بیشتری به لذت‌بردن از موقعیت ویژه خود ادامه دهد:

خبرچین: «اوه، من فکر می‌کنم شما پرونده من رو می‌بندین؛ می‌ذاریدش همون‌جایی که ازش برداشتید؛ بعد از من خواهش می‌کنین که برگردم خونه؛ و ما دوباره روال سابق رو از سر می‌گیریم، کمیسر قبلی نه سال تو این پست موند. شما هم می‌تونین امیدوار باشین که همین‌قدر این‌جا بمونین».

نوشتن دربارۀ «روال عادی» یکی از دشوارترین چالش‌های من به‌عنوان یک منتقد بود؛ متنی ساده، طراحی‌شده براساس موقعیتی نه‌چندان غریب و پیچیده؛ متنی با دیالوگ‌های عادی و روزمره میان یک رئیس امنیتی جوان و یک خبرچین زیرک و باهوش میان‌ما، متنی بی‌نیاز از جلوه‌های زبانی و تکنیک‌های ساختاری توجیه‌برانگیز که عرصه را برای قلم‌فرسایی‌های عالمانه منتقد تنگ می‌کند، به‌راستی چالش‌برانگیز است، اما موضوع مورد بحث متن، درک و شناخت عمیق و دقیق نویسنده از آن و چالش‌های به ظاهر ساده، اما زیرکانه طراحی‌شده برای تقابل در شخصیت و نمایش و حاشیه‌های تزیینی ظریف و مینیاتروار طراحی‌شده در حواشی کنش شخصیت‌ها که بر وقوف تدریجی و پنهان آنها از معنابخاكتی موقعیت خویش در کلیت سیستم امنیتی تأمین‌کننده مالی و هویتی آنها گواهی می‌دهند، همه‌وهمه، از «روال عادی» اثری چالش‌برانگیز، هم برای منتقد، هم برای مخاطب و هم برای گروه اجرایی فراهم کرده است. کارگردانی نمایش‌نامه «روال عادی» نیز به تبعیت از طرح خطی برخوردار از اوج‌وفرونده‌های بسیار جزئی‌متن که در قالب یک شطرنج کلامی بدون برد و باخت برای طرفین طراحی شده است، نیازمند تیزبینی و دقت قابل‌توجهی است. محمدرضا خاکی کارگردان نمایش، با پرداخت مبنی‌مالیستیک کنش‌های جسمانی و لحن‌های کلامی و هدایت ظریف و جز‌پردارانه بازی بازیگران در جریان بازنمایی موقعیت معنابخاسته اشخاص نمایش، ضمن حفظ ریتم آرام گفت‌وگوها و هدایت‌کنش ضرباتنگ درونی نقش‌ها، آن‌هم در وضعیتی نشسته و کم‌تحرك، به طرز قابل‌تذسینی از عهده بازنمایی درون‌مایه پوچ و درعین‌حال طنزآمیز نمایش‌نامه و انتقال فضای ابزورد حاکم بر کنش محسوری آن برآمده که خنده‌های پیاپی اما آبرونیک مخاطبان، آن‌هم در اولین اجرای نمایش، خود گواه روشنی بر آن است.

شاید مهم‌ترین ویژگی اجرای محمدرضا خاکی از نمایش‌نامه «روال عادی» اثر ژان کلود کریر، با ترجمه دقیق و قابل‌تحسین اصغر نوری، علاوه بر طراحی صحنه ساده و آرام‌بخش نمایش که در تناقض آشکار با فضای پرچالش نمایش قرار دارد و علاوه بر انتخاب و هدایت موفق بازیگران نقش‌های خبرچین (مسعود دلخواه) و کمیسر جوان (کوروش سلیمانی)، به انتخاب به‌موقع و آموزنده نمایش‌نامه مربوط باشد که جای خالی شمار بیشتر و متنوع‌تری از آن در تئاتر امروز ما به‌وضوح احساس می‌شود؛ آثاری که بنابر ماهیت خود می‌توانند در اصلاح شرایط و بهبود ذائقه سردرگم و آشفته مخاطبان تئاتر امروز ما مؤثر واقع شوند؛ و من، به‌ویژه از بابت همین انتخاب به‌موقع و فرهنگ‌ساز، به ایشان درود می‌فرستم و تمناهای نمایش جذاب «روال عادی» را ابتدا به همه مدیران و سپس به همه دوستداران تئاتر و دانشجویان در همه عرصه‌های هنر توصیه می‌کنم.

مسعود دلخواه و کوروش سلیمانی، بی‌شک، برای اجرای نقش‌های به ظاهر ساده خود در روال عادی، با چالش قابل‌درکی مواجه بوده‌اند که ریشه در دوگانگی محسوس موقعیت به ظاهر رئالیستیک و جان‌مایه هویتی ابزورد نقش‌ها دارد؛ شرایطی که می‌توان آن را به نقش‌آفرینی بر لبه تیغ تعبیر کرد: تِن‌دادن به رفتارهای تظاهرآمیز واقع‌نمایانه و همسویی با موقعیت نشانه‌ای نقش‌ها که بازنمود موجز و نمادینی از یک موقعیت و هویت فراگیرتر هستند.

و درک همین کشمکش میان فردیت و هویت نشانه‌ای پرایجاز است که کار بازی در چنین نقش‌هایی را به چالش پرخطری تبدیل می‌کند. چنین نقش‌هایی، ضمن دربرداشتن عنصر واقع‌نمایی از جنبه وانمودی و نشانه‌ای گسترده‌ای نیز برخوردارند که در مسیر خود، نه یک فرد خاص، بلکه یک فرایند را به تصویر می‌کشند و به همین دلیل هم هردو بازیگر نقش‌های خبرچین (مسعود دلخواه) و کمیسر جوان (کوروش سلیمانی) و به‌ویژه مسعود دلخواه، مجبور هستند در بازی‌های خود، بیش از بازنمایی به وانمایی و بنابراین به تکنیک اجرایی متوسل شوند تا با رنگ‌آمیزی و تنوع‌بخشی به لحن و رفتار خود، نه یک فرد معین، بلکه یک فرایند را بازسازی کنند که در تحقق آن هم، هردو بازیگر، کاملاً موفق عمل می‌کنند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- در ستایش تئاتر- گفت‌وگوی آلن دیو و نیکولا تروگ- نشر سینا ۳ و ۴- همان.